

## یلدای من ...

حسین عزلت

۱۳۹۷ خورشیدی

این رامی گویم برای آن دسته از کسانی که قبلاً "با من آشنایی کامل پیدا کردند و حالا دیگه می دانند چی بودم و چه هستم و به چه دردی می خورم.

درست حدس زدید ...

آره،

من همان تمبر هستم.

یادتان هست برایتان تعریف کردم سرانجام چه عاقبت خوشی نصیبم شد.

چه روزگار خوبی من و همنوعانم داشتیم.

اما متاسفانه دیگه اون روزها برای ما داره به پایان خودش نزدیک میشه.

آره عزیزان این یک واقعیه ...

بهتره براتون واضح تر بگم.

مدتی است که جایگاه من به عنوان یک عنصر کارآمد در عصر ارتباطات به فراموشی سپرده شده.

یادش بخیر آن زمانی که امثال منو روی پاکت نامه می چسباندند و جهت رساندن پیام آنها را درون یک

صندوق پست می انداختند.

چه لذتی داشت آن زمانی که مامور پست می آمد و نامه ها را از توی صندوق بر می داشت و باخودش

به پستخانه می برد.

چقدر سخت می گذشت آن زمانیکه جهت ابطال باوسیله ای بنام مهر توی سرما می زدند و یا یک

غلطک را که آغشته به جوهر بود از روی ما عبور می دادند.

یادش بخیر،

حالا کجاست آن مشتیی ها؟!!

چه شدند آن صندوق ها؟!!

چه شد آن همه شور و هیاهو؟!!!

آیا این درسته که امروزه فقط نامی از اونها باقی بمونه؟!!

یا اینکه سراغشون رو از توی موزه ها بگیریم؟!!

من که دیگه تحمل این همه ملالت را ندارم.  
تو را به خدا یک فکری در این زمینه بکنید.  
حیف نیست این واژه ها بفراموشی سپرده بشه؟!  
حیف ...

دیگه حرفی ندارم

فقط اینو بگم ...

ای دریغ و صد دریغ از وای من

کی رسد پایان این یلدای من

سرتان را درد آوردم؛ فقط یادتان نرود که من یک تمبر هستم.

الغرض:

این همه نوشتن و شرح دادم تا بگم اگه در این راستا فکری نشه ممکنه دفعه بعد وصیت نامه یه تمبر را  
برایتان تعریف کنم. امیدوارم چنین نشه.  
به امید روزهای خوش ...